

پیوند خرد و اسطوره در داستان زال

** اشرف خسروی

دانشگاه شهرکرد

* سید کاظم موسوی

دانشگاه شهرکرد

چکیده

شاهنامه فردوسی پیوند دهنده ایران پیش از اسلام و ایران بعد از اسلام است. فردوسی به عنوان یک مسلمان که در مذهب او تعقل و تعبد دو بال حرکت به سوی تعالی است، در اثر شریف خود با دست‌مایه‌ای از اسطوره و خرد به تلفیق این مهم پرداخته است. این که فردوسی چگونه توانسته با استفاده از اسطوره که به نوعی فرا واقعیت است، خردورزی و نقش اراده انسانی را بیان کند خود بیانگر هنر فوق‌العاده و بینش عمیق فردوسی است. پیوند خرد و اسطوره چه به صورت آشکار، چه در ژرفای داستان‌ها و چه در وجود شخصیت‌های شاهنامه در سراسر این کتاب وجود دارد. داستان زال که یکی از طولانی‌ترین و پرمایه‌ترین داستان‌های شاهنامه و شخصیت زال که از مرکب‌ترین شخصیت‌های شاهنامه است از دیدگاه حضور اسطوره و خرد قابل بررسی است. پیر سر زاده شدن زال، نمادی از خردورزی فوق‌العاده اوست که گاهی از دیدگاه دیگران به افسون شباهت دارد، رابطه او با سیمرغ که خود نمادی اسطوره‌ای است می‌تواند این بررسی را عمیق‌تر و پرمایه‌تر نماید. در این مقاله به پیوند خرد و اسطوره در داستان زال پرداخته شده است. در تحلیل این موضوع این نتیجه گرفته می‌شود که اسطوره نه تنها با خرد تقابل ندارد، بلکه زمینه‌ای است تا خرد و اراده انسانی نمایان شود. کلیدواژه‌ها: خرد، اسطوره، زال، خواب و سفر

Zal's Story: Wisdom and Myth Combined

Seyed Kazem Mousavi

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature
Faculty of Letters and Human Sciences, shahr-kord University

Ashraf Khosravi

M.A, Department of Persian Language and Literature
Faculty of Letters and Human Sciences, shahr-kord University

Abstract

Ferdowsi's Shahnameh is the nexus of pre-Islamic and post-Islamic Iran. As a Muslim in whose religion wisdom and subservience are the two wings towards the Almighty, Ferdowsi has tried to amalgamate them with a combination of myth and wisdom in his masterpiece. Ferdowsi's ability to express wisdom and the role of human will by way of myth, which is itself surreal, reveals his marvelous virtuosity and deep insight. There is the nexus of wisdom and myth throughout this book explicitly or in the depth of the stories and the characters of the Shahnameh. Zal's story which is one of the longest and richest stories of the Shahnameh and Zal's character that is one of the most complex characters of the Shahnameh could be analyzed from the view point of myth and wisdom. Zal's albinism is an example of his outstanding ratiocination, which resembles sorcery from the others' point of view; his relationship with phoenix, which is itself a mythological symbol, could strengthen and enrich this analysis. An attempt has been made in this paper to examine the nexus between wisdom and myth in Zal's story. It has been concluded that not only myth does not contradict wisdom, but also it paves the way for wisdom and human will to reveal themselves.

Keywords: Wisdom, Myth, Zal, Vision, And Journey

* دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه شیراز. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

مقدمه

اسطوره باوری و اسطوره‌اندیشی ویژگی اغلب ایدئولوژی‌های پیشامدرن است. در این ایدئولوژی‌ها بخش عمده شناخت، تفکر، و باور اسطوره‌ای بوده و از اسطوره نیز به کالبد و ظاهر آن توجه داشته و به معانی پنهان در ژرفای آن که نیازمند تفسیر و تأویل است، توجه چندانی نمی‌شد. در ایدئولوژی‌های مدرن با سر برافراشتن عقاید و ارزش‌هایی چون عقل دکارتی، علم تجربی و خرد استدلالی که خود ریشه در ساختار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینی جامعه داشت، جریان اسطوره‌زدایی و اسطوره ستیزی شکل گرفت و معمولاً به اسطوره به عنوان سخنی پرباشان و آشفته و خردناپسند نگریسته شد. ثمره چنین جریانی گسستن انسان از گذشته فرهنگی خود و نادیده گرفتن گنجینه ناخودآگاه بود که احساس پوچی و بیهودگی، بیماری‌های روحی و روانی، خودکشی، جنگ و مرگ را به دنبال داشت. در حقیقت این گروه که ادعای اسطوره ستیزی می‌کردند خود اسطوره‌های جدیدی آفریدند که برای بشریت مخرب و مشکل‌ساز گردید.

ضعف عقل استدلالی و تجربی در شناخت، اندیشه و باور موجب گردید در مکاتب مختلف فرا مدرن به اسطوره به عنوان نوعی شناخت که فراتر از عقل تجربی و متفاوت با آن است، نگریسته شود و اسطوره‌شناسی و اسطوره‌پژوهی رونق یابد. به دنبال آن مکاتب مختلف روان کاوی، جامعه‌شناسی، دین‌شناسی، زبان‌شناسی، قوم‌شناسی و سایر مکاتب به اسطوره پرداختند. بیان نمادین و ویژگی بسیار معنایی «نماد» به آنان این امکان را می‌داد که از زوایای مختلف به اسطوره نگریسته و آن را تأویل نمایند.

گروهی آن را بیان نمادین روان رنجوری‌ها و عقده‌های روانی سرکوب شده می‌دانند (فروید)؛ برخی معتقدند اسطوره انعکاس کهن الگوهای موجود در ناخودآگاه مشترک انسان است (یونگ)؛ برخی آن را بیان نمادین طبقات سه‌گانه اجتماعی قلمداد می‌کنند (ژرژ دومزیل)؛ و عده‌ای از دیدگاه پدیدارشناسی دینی به آن نگریستند (الیاده)؛ سایر مکاتب نیز از دیدگاه‌های دیگر به آن پرداختند.

این مکاتب سعی در میانه‌روی و اعتدال داشته و به اسطوره نه به عنوان سخنان آشفته و پرباشان و افسانه‌های بیهوده و خرد ناپسند نگاه کرده و نه باور و اندیشه خود را به کالبد نامعقول و ظاهر خردناپسند آن محدود کردند بلکه به جستجو در لایه‌های تودرتوی آن پرداخته و سعی آنان بر شکافتن سمبل‌ها و تأویل نمادهای آن، البته از یک دیدگاه خاص، قرار گرفت.

در پهنه وسیع ادب فارسی شاهنامه فردوسی از این نظر بی نظیر است. فردوسی اندیشمندی است که بیش از هزار سال قبل با دیدگاهی بسیار متعادل و فراگیر به اسطوره نگاه کرده و در عین اسطوره آگاهی و اسطوره‌شناسی، خردگرا و خردمند بوده و با نبوغ بی‌همتای خود اسطوره را در خردنامه جای داده و ویژگی نمادین بودن و تأویل‌پذیری آن را درک کرده است. شاهنامه فردوسی ارزنده‌ترین خردنامه ادب فارسی است که به هنرمندانه‌ترین و پرمعناترین شکل اسطوره را در خود جای داده است. پیوند خرد و اسطوره هم در شکل و کلیت شاهنامه و هم در ژرفای آن دیده می‌شود. شاهنامه با ستایش خرد و تعریف و توصیف آن آغاز می‌شود، اما بلافاصله پس از آن با آفرینش عالم، مردم، خورشید و ماه با بن‌مایه‌ای اسطوره‌ای ادامه می‌یابد؛ همچنین اولین بخش شاهنامه بخش اساطیری است. هنرمند اندیشمند توس در برقراری این پیوند آن قدر موفق و توانا بوده که در حالی که خرد از واژه‌های کلیدی شاهنامه و خردگرایی آرمان فردوسی است، این اثر یک منبع اسطوره‌ای نیز محسوب می‌شود.

خرد در شاهنامه خردی برتر و کیهانی است که از رنگ‌های فرقه‌ای و گروهی فراتر می‌رود. خرد در شاهنامه نیرویی است که موجودات را در تمیز و تشخیص نیک و بد راهنمایی می‌کند و سرنوشت انسان در گستره هستی نیز به او سپرده شده است و اسطوره روایت نمادین و رمزگونه جهان‌بینی مقدس و فراتاریخی است که حاصل پیوند طبیعت، خرد و تخیل در خودآگاه و ناخودآگاه جمعی و مشترک انسان‌هاست.

فردوسی همراهی و پیوند خرد و اسطوره را آن قدر لازم می‌داند که وقتی از زبان «رستم» پهلوان آرمانی شاهنامه «کیخسرو» شهریار آرمانی را ستایش و نیایش می‌کند، همراهی سپندارمذ، امشاسپند اسطوره‌ای، را با خرد ضروری می‌داند و هر دو را با هم برای کیخسرو آرزو می‌کند:

سپندارمذ پاسبان تو باد / خرد جان روشن روان تو باد

(771/5/5)¹

در این پژوهش سعی بر این است که همراهی و پیوند خرد و اسطوره در داستان زال مورد بررسی قرار گیرد و نمادها و نشانه‌هایی که از یک‌سو اسطوره‌ای و از سوی دیگر خردگرا می‌باشند مورد تحلیل قرار گیرد.

1 - شماره‌ها از راست به چپ به ترتیب شماره جلد، صفحه و بیت است.

محور اصلی پژوهش نماد شکافی است و در تحلیل نمادها به آرا و نظرات «کارل گوستاو یونگ» روانشناس و پزشک هوشمند سوئیسی به این دلیل که با باورها و اسطوره‌های شرقی بسیار سازگار است اشاره می‌گردد.

زال نماد تلفیقی خرد و اسطوره

بسیاری از شاهان، پهلوانان، موجودات غیرانسانی، آیین‌ها و باورها در شاهنامه حاصل پیوند خرد و اسطوره‌اند. در میان پهلوانان زال نمونه‌ی اعلا پیوند خرد و اسطوره است. او پسر سام پهلوان است که پدر بر اثر سپیدمویی او را ترک کرده در دامنه‌ی البرز کوه رها می‌کند تا تباہ شود، سیمرغ او را به آشیانه‌ی خود برده مانند فرزندان خود می‌پرورد. سام بعد از مدتی، پس از رؤیاهای هشداردهنده از وجود و حیات او آگاه شده او را به خانه باز می‌گرداند. زال خواهان رودابه دختر مهرباب کابلی می‌شود و پس از برداشتن موانع مختلفی که در راه بود با او ازدواج می‌کند. حاصل این پیوند «رستم» قهرمان حماسه ملی است. زال همواره یکی از بزرگ‌ترین راینان شاهان بود و همه پهلوانان به دیده اعتنا و اعتبار به او می‌نگریستند. از این پهلوان در شاهنامه از زمان پادشاهی منوچهر تا بهمن سخن رفته است. در وجود او نمادها و نشانه‌هایی وجود دارد که هم بر خردمندی و هم بر اسطوره‌ای بودن او دلالت دارند. «زال مرکب‌ترین موجود حماسه است» (مختاری 1379: 16). نمادهایی که ترکیب خرد و اسطوره را در شخصیت زال نشان می‌دهند کالبدی شگفت، غیرعقلانی و اسطوره‌ای ولی معنایی خردپسند، معقول و پذیرفتنی دارند که به آن‌ها پرداخته می‌شود.

اولین نشانه پیوند خرد او با اسطوره این بود که «پیر سر» متولد شد و این زیباترین پارادوکس وجود اوست: «نوزاد پیر»؛ این پارادوکس نماد انسان پخته‌ای است که تلاش می‌کند از تمایل واپس‌گرایانه بازگشت به دوران خوش کودکی که زیرسلطه خانواده است رهایی یابد. اسطوره از میان تمام شگفتی‌های ممکن «پیری» را که نشانه خردمندی است برای او برگزید. پیرسری او کمال خردمندی است و خرد او خرد غریزی و موهبتی الهی است که به وسیله نیروهای مینوی پرورده می‌شود. اطرافیان و حتی سام که خرد او مدتی خفته بود از درک این نکته عاجز بودند:

شبیستان آن نامور پهلوان	همه پیش آن خرد کودک نوان
کسی سام یل را نیارست گفت	که فرزند پیر آمد از خوب جفت

(53/138/1 و 52)

آنچه را آنان اهریمنی قلمداد می‌کردند و «آهو» می‌پنداشتند، برترین مرحله کمال بود. این مرتبه مرتبه انسان کامل بود. هفتمین و آخرین مرحله کمال در آیین مهری مرحله پدر یا پیر است، پیر ساختی است دیگر از واژه پدر. کسی که می‌توانسته است رنج‌های آیینی را برتابد و پیروزمند از هفت آزمون بزرگ بگذرد، به پایگاه پدری یا پیری می‌رسیده است، برای رسیدن به این پایگاه بلند مهرپرست پیش از آن، مرگ در زندگی را می‌آزموده است، او به مرگ نمادین تن در می‌داده است. این مرحله خود دارای سه مرحله درونی است که به نام پرندگان تیز بال شکاری مانند قرقی و شاهین نامیده شده‌اند. (حضور پرندگان در این مرحله قابل تأمل است و می‌تواند به نوعی با سیمرغ در ارتباط باشند) و آخرین و بالاترین آن‌ها مرحله درونی «پیران - پیر» یا «پدران - پیر» است (کزازی 1380: 187).

در شاهنامه، زال هم پدر حماسه است و هم پیر رایزن آن. او می‌تواند نمونه انسان کاملی باشد که به مرحله پدران - پیر رسیده است. او از یک‌سو بزرگ‌ترین و پیرترین رایزن و راهنمای شاهنامه است و از سوی دیگر پدر رستم قهرمان حماسه ملی است و این دو ویژگی به معنای خردمندی و دانایی است. در نقد اسطوره‌ای یونگ پدر نیز سمبل خرد و تفکر است (اسماعیل پور 1382: 47).

طرد شدن زال از خانه می‌تواند آزمون مرگ در زندگی در مرحله مذکور باشد. یونگ نیز تجربه مرگ نمادین را برای رسیدن به کمال ضروری وی داند و معتقد است مرگ نمادین قهرمان سرآغاز دوران پختگی است (یونگ 1377: 164).

پیری زال این برتری را دارد که دیگران با طی مراحل دشوار به آن می‌رسند ولی او پیرزاده می‌شود. گویی از همان ابتدا بخشی از ناخودآگاه روان او که میلیون‌ها سال زیسته است با خودآگاه او پیوند خورده تا بزرگ‌ترین رایزن حماسه پیر خلق شود تا علاوه بر دانش و خرد زمان خود گنجینه همه دانایی‌های هزاره‌های گذشته نیز باشد. یونگ در باب روان «باستانی» انسان عقیده داشت: «اندکند کسانی که در این باره چیزی می‌دانند و انگشت شمار مردمی که آن را باور دارند. آیا ما وارث کل تاریخ بشر نیستیم؟ چرا قول به این که هر یک از ما دارای دو روان است، این چنین دشوار است؟ وقتی مردی به پنجاه سالگی می‌رسد تنها بخشی از او فقط نیم قرن زیسته است، اما بخش دیگر روانش نیز که زیست می‌کند میلیون‌ها سال عمر کرده است» (یونگ 1377: 3). زال را می‌توان مردی تصور کرد که روان باستانی و کهن او نمود یافته و آشکار شده است.

خردمند آفریده شدن ویژگی ایزد مهر نیز هست. اهورا مزدا از نشانه‌های خردمندی به او هزار گوش و ده هزار چشم داده تا چیزی از او پنهان نماند. او به هوشمندی و دانایی ستوده شده است. در مهر یشت بارها آمده: درود بر مهر فراخ چراگاه، آن هزار گوش ده هزار چشم، آن مهر ده هزار دیده‌بان از همه چیز آگاه نافرینتی (اوستا 1385: 353 - 388). چراگاه فراخ مهر نیز با البرز، پرورشگاه بلند و وسیع زال قابل مقایسه است. البته باید توجه داشت که نشانه‌های خردمندی زال عقلانی‌تر از نشانه‌های خردمندی مهر است. برخی از شباهت‌های زال با ایزد مهر از نظرها پنهان مانده است ولی به برخی از آنها در آثار تحلیلی مختلف اشاره شده است از جمله:

- مهر نیز مانند زال در بالای البرز کوه جای دارد.

- زال را سیمرغ و رودابه را سیندخت می‌پروراند. جزء اول واژه سیمرغ و سیندخت را معمولاً به معنی خورشید می‌دانند (SUN). در این صورت می‌توان سیندخت و سیمرغ را با خورشید و مهر پیوند داد.

- پدر رودابه مهراب است. مهر به معنی خورشید و آب یا آبه به معنی گنبد است. مهراب در اصل محل نیایش ایزد مهر بوده است و رودابه همسر موردپسند و همتای زال است.
- فرزند زال و رودابه «رستم» است. او بر رخس سوار است و رخس نیز به معنی روشنایی و در پیوند با خورشید و آتش است (طاهری 1380).

از نشانه‌های دیگر پیوند خرد و اسطوره در شخصیت زال طرد شدن اوست. طرد شدن او سفر اسطوره‌ای یک قهرمان تنها برای رسیدن به کمال و بازگشت به جامعه است در حالی که جامع‌تر، کامل‌تر و خردمندتر شده و به باززایی رسیده است. این سفر اسطوره‌ای که او را به نیروی مقدس و مینوی چون سیمرغ پیوند می‌دهد و به البرز - جغرافیای اسطوره و خرد - می‌رساند، در حقیقت تلاشی است برای رسیدن به خرد و خردمند شدن. یونگ یکی از رایج‌ترین نمادهای تعالی را سفر تنهایی می‌داند (یونگ 1377: 277) و زال از همان ابتدای تولد سفر تنهایی برای رسیدن به کمال و خردمندی را آغاز کرد. اینجا نیز اسطوره به خرد منتهی می‌شود. این نوع سفرها در شاهنامه فراوان است. فریدون، کیخسرو، داراب و بهرام گورنمونه‌هایی از این مسافرانند که سفر اسطوره‌ای خود را در کودکی آغاز کرده‌اند.

نشانه دیگری که پیوند خرد و اسطوره در آن نهفته است البرز کوه است. در اسطوره البرز مرکز جهان است، ریشه همه کوه‌های روی زمین و سرچشمه آب‌ها از آن است (بندش 1380: 71). آنجا تاریکی و شب و باد سرد و گرم و آلودگی وجود ندارد. سروش در آنجا، جای دارد، کیقباد در البرز کوه

است. ضحاک در البرزکوه به بند کشیده می‌شود. پل چینود بر آن متکی است، پلی که خردمندان را به جاودانگی و بی‌خردان را به تباهی و نابودی می‌رساند. البرز در اساطیر ایرانی جایگاه خردمندان است. سیمرغ دانا آنجا آشیانه دارد. پرورشگاه زال است و بلندای آن نشانه اتصال به آسمان (جایگاه نیروهای خردمند مینوی است). زال در البرزکوه پرورده می‌شود تا خرد او آلوده به اندیشه‌های اکتسابی جامعه نشود. او برای بازگشت به اجتماع ناگزیر از «فرود آمدن» از این کوه اسطوره‌ای است. از دیدگاه یونگ صعود از کوه اشاره به آزمون قدرت دارد، یعنی آزمون اراده دستیابی به خودآگاه خویش (یونگ 1377: 196). از این دیدگاه نیز حضور زال در البرزکوه نشانه اراده مصمم او برای رسیدن به خرد و خودآگاهی است.

نماد بعدی سیمرغ است. او در البرزکوه به سیمرغ می‌پیوندد. پروردگار زال، سیمرغ، وجودی آمیخته از خرد و اسطوره است. او سمبل خرد و دانایی است، اما نه خرد آلوده به اندیشه‌های اجتماعی یا وابسته به فرقه و مسلکی خاص؛ بلکه خردی پاک، برهنه و طبیعی. زال نیز «در کودکی از دایه خردمندش سیمرغ، دانش و خرد برهنه طبیعی آموخته است، مغزش با اندیشه‌های آلوده آمیخته نشده است... تعصب آدمیان را ندارد، نژادپرست نیست و به سنت‌های آن روزگار سر فرود نیاورده است» (رضا 1374: 16، 163).

پاز دیدگاه یونگ همه قهرمانان اسطوره‌ای یک ویژگی مهم دارند و آن این است که نیروی نگهبان یا پشتیبانی دارند که ناتوانی‌های آنان را جبران می‌کند و وی را قادر می‌سازد تا عملیات خود را که بدون یاری گرفتن از آنها نمی‌تواند انجام دهد به سرانجام برساند. این شخصیت الهی در حقیقت تجلی نمادین روان کامل است و از نقش شگرف آن چنین بر می‌آید که کار اصلی اسطوره قهرمان انکشاف خودآگاه خویشتن فرد است. یعنی آگاهی به ضعف‌ها و توانایی‌های خودش به گونه‌ای که بتواند با مشکلات مواجه شود (یونگ 1377: 164). ماجراهای زال نیز می‌تواند تجلی نمادین تلاش یک قهرمان برای کشف خویشتن خودآگاه و رسیدن به کمال و اتصال او به سیمرغ، نشانه پیروزی او در این مرحله باشد.

از میان همه موجودات یک پرنده دابه، پشتیبان و نگهبان زال است و در تحلیل نمادهای اسطوره‌ای «پرنده» نماد تعالی است. در شاهنامه زال مصداق پیوند با این نماد برتر است. سخن گفتن سیمرغ و فهمیدن زال سخن او را بهترین نشانه این پیوند است.

سیمرغ دانا می‌داند که زال در جامعه انسانی گاه به گره‌هایی برخورد می‌کند که از گشودن آنها به وسیله خرد ناتوان است، از این رو نشانه‌هایی برای احضار خود به وی می‌دهد تا

هنگام درماندگی او را فرا خواند و از او یاری طلبید؛ این نشانه‌ها (پر و آتش) نیز در پیوند با اندیشه‌اند. سیمرغ به زال می‌گوید:

ابا خویشان بر یکی پر من	خجسته بود سایه فر من
گرت هیچ سختی به روی آورند	و راز نیک و بد گفت و گوی آورند
بر آتش برافکن یکی پر من	بینی هم اندر زمان فر من
که در زیر پرت پیرورده‌ام	ابا بچگان بر آورده‌ام

(136 _ 139/145/1)

راز «پر» در این است که از یک سو نشانه مهر سیمرغ به زال است و سیمرغ زال را همچون بچگانش زیر پر خود پرورده است و از سوی دیگر پر در اسطوره‌های ایرانی جادو را باطل می‌کند. در بهرام یشت آمده زرتشت از اهورامزدا پرسید: «اگر من از جادویی مردمان بسیار بدخواه آزاده شوم، چاره آن چیست؟ آنگاه اهورامزدا گفت: پری از مرغ «وارغن»ی بزرگ شهپر بجوی و آن را بر تن خود بپساو و به آن پر [جادویی] دشمن را ناچیز کن. کسی که استخوانی یا پری از این مرغ دلیر با خود داشته باشد، هیچ مرد توانایی او را از جای بدر نتواند برد و نتواند کشت. آن پر مرغکان به آن کس پناه دهد و بزرگی و فره بخشد» (اوستا 1385:438). پر سیمرغ که علاوه بر کاربرد فوق در تولد رستم و در ماجرای نبرد او با اسفندیار نیز کاربرد درمانی ویژه‌ای دارد، می‌تواند از نوع پر اسطوره‌ای باشد که اهورامزدا نیز همراه داشتن آن را به زرتشت توصیه کرده است و جادو را باطل می‌کند.

برای فرا خواندن سیمرغ علاوه بر پر آتش نیز لازم است. آتش نمادی اسطوره‌ای است و در لایه‌های زیرین خود اندیشه و خرد را پنهان کرده است. آتش همواره در فرهنگ ایرانی مانند بسیاری از فرهنگ‌های دیگر مقدس و آسمانی است. اما یکی از دلایل والایی آتش پیوند با اندیشه است. آتش را اهورامزدا آفرید. «او آتش را از اندیشه بیافرید و درخشش را از روشنی بیکرانه» (بهار 1362:98) پیوند زال و سیمرغ با آتش، پیوند آن‌ها با اندیشه است و آن‌چه آن‌ها را به هم می‌رساند در واقع همان اندیشه است که در قالب آتش اسطوره‌ای نمادین شده است. «آتش که در سرشت، اندیشه است و به شگفتی آن، مانند اندیشه، اندیشه اورمزد در پدیده‌های گوناگون هستی، به یکبارگی نهفته است. آتش به جانی نهان می‌ماند که در ژرفای هر کالبد جای گرفته است» (کزازی 1380:132). اینجا نیز اسطوره با اندیشه ارتباط دارد و در ژرفای یک کالبد نمادین، معنایی عمیق نهفته است. در نهایت وقتی زال سیمرغ را فرا می‌خواند، نماد اندیشه و دانایی را فرا خوانده و به اندیشه متوسل شده است.

یکی دیگر از عناصر اسطوره‌ای در داستان زال که در ظاهر با خرد ارتباطی ندارد، خواب و رؤیاست. خواب در این داستان درست به معنی بیداری خرد و اندیشه است. «خواب‌های بیدارکننده» خود از پارادوکس‌های زیبایی شاهنامه‌اند. در شاهنامه‌دانایان و روشن‌روانان از این نوع خواب‌ها فراوان می‌بینند. «نیروی خواب و معنویتی که در آن ساری است، نزد بشر ابتدایی مقدس است... اما رابطه‌دانایان با این نیروی روحانی بیشتر و نزدیک‌تر است.

نگر خواب را بیهوده نشمری یکی بهره دانی ز پیغمبری
روان‌های روشن ببیند بخواب همه بودن‌ها چو آتش در آب»

(مختاری 1379: 88)

اسطوره و خواب به‌گونه‌ای با هم ارتباط دارند؛ زبان هر دو نمادین است و خواب‌ها راهی برای وصول به حقایق اسطوره‌ای محسوب می‌شوند. در شاهنامه آن‌چه سام را را وادار به بازگرداندن زال می‌کند، بیداری خرد خفته او در خواب است. در لایه‌های زیرین رؤیاهای سام «خرد بیداری» دیده می‌شود که به او هشدار می‌دهد:

چنان دید در خواب کز هندوان یکی مرد بر تازی اسب دوان
ورا مژده دادی بفرزند او بران برز شاخ برومند او

(96.95/141/1)

دیگر شب دوباره رؤیای بیداری خرد نمایان‌تر از قبل بر سام غلبه می‌کند:

چنان دید در خواب که از کوه هند درفشی برافراشتندی بلند
به دست چپش بر یکی مو بدی سوی راستش نامور بخردی
یکی پیش سام آمدی زان دو مرد زبان برگشادی به گفتار سرد
گر آهوست بر مرد موی سپید تو را ریش و سرگشت چون خنگ بید

(105 - 11/142/1)

در این ابیات موبد (مرد اسطوره) با (مرد خرد) همراه است. در خواب سام مرد خرد در سمت راست و در جایگاه برتری قرار دارد همان‌گونه که در اسطوره «بهمن»، امشا سپند خرد در سمت راست «اهورامزدا» قرار دارد. استدلال منطقی مرد گویند نشانه خردمندی اوست. او می‌گوید اگر موی سپید زال عیب است، موی سپید سام هم که چون خاری سپید است عیب است. در این استدلال موی سپید سام به خار تشبیه شده و پیرسری زال بر آن برتری دارد.²

2- واژه نامک با ذکر بیت مذکور و یک نمونه از اشعار رودکی خنگ بید را خاری سفید رنگ معنی کرده است (نوشین 1385: 212).

در شاهنامه رؤیاهای اسطوره‌ای فراوان دیده می‌شود. در نقد روانکاوی یونگ به رؤیا اهمیت زیادی داده شده است. او برای پی بردن به تاروپود شخصیت فرد به تحلیل رؤیاهای او می‌پردازد و معتقد است: «خود در خواب‌های مرد در قالب آموزش دهنده اسرار مذهبی، نگهبان،... پیرخردمند، روح طبیعت و... نمودار می‌شود. خود در خواب یک مرد پخته با چهره مردی جوان آشکار می‌شود» (یونگ 1377: 295، 299) وی معتقد است خود مجموع روح و خودآگاهی انسان است. در شاهنامه مرد جوان رؤیای سام خود خردمند او است که با کالبدی اسطوره‌ای بر وی ظاهر می‌شود و او را وادار به بازگرداندن زال می‌کند، و مشورت با خردمندان و موبدان نیز آن را نیرومندتر می‌کند. در واقع بی‌خردی سام زال را طرد می‌کند و بیداری خرد او، وی را باز می‌گرداند.

رویداد مهم دیگر در داستان زال «عشق او به رودابه» است. این عشق پایدارترین عشق حماسه است.

این عشق در ظاهر و در آغاز خرد ناپسند و در نهان و در نهایت با خرد سازگار و هماهنگ است. زال عاشق رودابه دختر مهرباب بت‌پرست است. «بدیهی است به زنی خواستن زال دختر چنین شخصی را، چه موانعی ممکن است در راه داشته باشد و [معمولاً] آنجا که عشق خیمه زند جای عقل نیست» (محبوب 1378: 74). عشق زال ممکن است با خرد اکتسابی که او بعد از ورود به جامعه آموخته در تضاد باشد ولی با خرد غریزی و پاک او منافاتی ندارد. او ابتدا بین خرد اکتسابی و غریزی خود دچار تضاد و سرگردانی می‌شود. از یک‌سو وقتی راز خود را فاش می‌کند به کاستی و کمی خرد خود اعتراف می‌کند که در واقع همان خرد اکتسابی است:

نگفتم من این تا نگشتم غمی به مغز و خرد در نیامد کمی
(615/176/1)

و نگرانی او از انجمن است. انجمن هم قلمرو پرورش و آزمایش خرد اکتسابی است.

یکی کار پیش آدم دلشکن که نتوان ستودنش بر انجمن
(660/178/1)

از سویی دیگر خرد غریزی او مانعی در راه نمی‌بیند:

بدین در خردمند را جنگ نیست که هم راه دینست و هم ننگ نیست
(620/176/1)

این تضاد در برخورد او با مهرباب نیز آشکار می‌شود. وقتی مهرباب او را با اشتیاق به کاخ خود فرا می‌خواند، با خرد اکتسابی استدلال می‌کند که شاه و سام با این کار موافق نیستند. و چنین می‌گوید:

چنین داد پاسخ که این رای نیست بخان تو اندر مرا جای نیست
 نباشد بدین سام همداستان همان شاه چون بشنود داستان
 (333و33 4/158/1)

اما او نه آشکارا و در حضور، بلکه پشت سر او را می‌ستاید و این حکم خرد غریزی اوست:
 چو دستان سام از پشش بنگرید ستودش فراوان چنانچون سزید
 (339/158/1)

بلافاصله به حکم خرد زبان را از ستودن باز می‌دارد، همان خردی که هرکس را که هم دین و هم راه انسان نباشد انکار و نفی می‌کند.
 از آن کو نه هم دین و هم راه بود زبان از ستودنش کوتاه بود
 (340/158/1)

کشمکش بین خرد غریزی و اکتسابی در این ابیات کاملاً آشکار است. خرد اسطوره‌ای پشتیبان این پیوند است نه در مقابل آن زیرا سیندخت - بانوی خردمند شاهنامه و داناترین سفیر زن حماسه که جنبه‌های اسطوره‌ای وجودش در نام او، همچنین در خویشکاریش در پروردگاری و آموزگاری رودابه و شباهتی که در هر دو زمینه با سیمرغ دارد - در پیروزی آن نقش مهمی دارد. همچنین موبدان، ردان، ستاره‌شناسان و بخردان پژوهش‌گرانی هستند که در انجمن منوچهر شاه مأمور به پژوهش کار سپهر شده‌اند.

بفرمود تا موبدان و ردان ستاره شناسان و هم بخردان
 کنند انجمن پیش تخت بلند بکار سپهری پژوهش کنند
 (1233-1234/217/1)

تشکیل انجمن و ترکیب اعضای آن (مردان خرد و مردان اسطوره) و حکم نهایی آنان نشان‌دهنده این است که این پیوند را در نهایت خرد و اسطوره تأیید می‌کند. تقدیر و سرنوشت نیز اینجا خردمندانه عمل می‌کند و حکم اختر به داد است:
 چنین آمد از داد اختر پدید که این آب روشن بخواهد دوید

ازین دخت مهرباب و از پور سام گوی پر منش زاید و نیک نام
(1238_1239/218/1)

حکم تقدیر و مژده اختر را می‌توان حمایت یزدانی دانست. «با مژده دادن ستاره شماران از زادن رستم، اراده سرنوشت آشکار می‌شود و حکم ستاره و بخت گره داستان را می‌گشاید. این حکم آسمانی جنبه یزدانی و ایزدینه حمایت شگفت خداوند را نشان می‌دهد» (مزدپور 1383: 128 - 129).

علاوه بر آن قهرمان عشق باید از آزمون خرد بگذرد و راز زمان را تفسیر کند و مفهوم مرگ و زندگی را دریابد تا پیروز شود. «در آزمون زال زمان یکبار با مفهوم کمی و تاریخی‌اش سنجیده می‌شود و یکبار با مفهوم کیفی و اساطیری‌اش» (مختاری 1379: 156). در این آزمون نیز خرد با اسطوره پیوند یافته است. موبدان و بخردان، مردان خرد و اسطوره‌اند که زال را می‌آزمایند.

نشستند بیدار دل بخردان همان زال با نامور موبدان...
(1250/218/1)

عشق خردگرای زال عشقی است که نژادپرستی در آن کمرنگ می‌شود، عشقی است هم‌آهنگ با خردی که یونگ آن را خرد دل می‌داند. در چنین اقلیمی آنیما راهبر آنیموس می‌شود. آنجا فقط همدل می‌پذیرند و نااهل نمی‌خواهند (یونگ 1377: 9) سرانجام تضاد زال به وحدت می‌رسد و حاصل این پیوند و وحدت «رستم» قهرمان حماسه ملی است. طول حضور زال به اندازه حیات دوره پهلوانی است و نسبتی با زمان اسطوره‌ای دارد. زال در شاهنامه نمی‌میرد، برکنار می‌شود. زال از مرکب‌ترین نمادهای شاهنامه است. او علاوه بر این که نماد خرد و رایزنی است نماد زمان و زروان نیز هست و از همین روست که در شاهنامه نمی‌میرد. «زال نماد زمان است، زمان ناوابسته بیچون... این زمان همان است که زروان نیز نامیده شده است... فرجامی نمی‌تواند داشت...» (کزازی 1384: 852). در نتیجه طول حیات او و پیر سر زاده شدنش دو دلیل عمده دارد: یکی این که او نماد خرد و دانایی است، نه فقط خرد زمان خود بلکه خرد و دانایی تمام گذشته‌ها، و خرد نیرویی انتزاعی است که مرگ را به آن راه نیست. خرد نمی‌میرد بلکه برکنار و یا فراموش می‌شود. دلیل دیگر این که او زمان است و زمان می‌میراند ولی خود نمی‌میرد. از این رو طول حیات او که در ظاهر نامعقول و باورنکردنی است به این شکل معقول و موجه می‌شود.

رودابه نیز که خرد تابع زال است با برکناری زال از حماسه و مرگ رستم، آشفته و دیوانه می‌گردد. او خرد و اسطوره همزاد زال بود. به تبع او وارد حماسه شد و با درماندگی و برکناری او «خرد» خود را مدتی از دست داده و پس از آن همراه زال از صحنه حماسه کنار رفت. تدابیر و خردمندی‌های زال در داستان رفتن کیکاووس به مازندران، هم رأی بودن او با اغریث خردمند، پیشنهاد آوردن کیقباد از البرز کوه و راهنمایی کردن رستم در گذار از هفت‌خوان و آزاد کردن کیکاووس، روشن و آشکار است و نیازی به پرداختن به آن‌ها در این مختصر نیست. در داستان زال، اسطوره برای نیرومندتر کردن خرد آمده است نه برای مقابله با آن. وجود زال عرصه پیوند پارادوکس‌هاست: کودکی و پیری، خرد و اسطوره، رودابه و زال، تضاد و وحدت، عشق و عقل. او در نبرد رستم و اسفندیار در پیوند پارادوکس‌ها در می‌ماند و از حماسه به تدریج برکنار می‌شود و دوره پهلوانی شاهنامه هم به پایان می‌رسد.

نتیجه‌گیری

این‌که چگونه در شاهنامه خرد و اسطوره در کنار هم قرار گرفته‌اند، سؤالی است که فردوسی با درک نمادین بودن اسطوره و قدرت معنایابی آن همچنین با اندیشیدن و تأمل خردمندانه در اسطوره‌ها، آگاهانه در تنه داستان‌ها، شخصیت‌ها و موضوعات شاهنامه آن را پاسخ داده است. فردوسی خردگرا و در عین حال اسطوره‌پرداز است و این پارادوکس بزرگی است. در داستان‌ها و شخصیت‌های شاهنامه این مهم به خوبی ارائه شده است. زال به عنوان چهره مدبر و خردورز شاهنامه، از هنگام زادن تا کناره‌گیری (نه مرگ) بر اساس خرد عمل کرده و با اسطوره آمیخته است به طوری که او را افسون‌گر خوانده‌اند. اسطوره و خرد در وجود او به هم پیوسته و او اسطوره خردمندی است. در کنار این موضوع می‌توان به نتایج برجسته دیگری نیز رسید. 1 - شاهنامه اثری است که براساس خرد غریزی و اکتسابی سروده شده است. 2 - شخصیت‌ها با نهایت چاره‌اندیشی و تدبیر درباره خود و دیگران و امور اجتماعی می‌اندیشند اما آنجا که دیگر از خرد کاری ساخته نیست به اسطوره روی می‌آورند. 3 - شناخت انسان از کائنات، برعکس مورد قبل، به گونه‌ای است که از اسطوره به خرد، اندیشه و تعقل می‌رسد. از این‌رو گاه اسطوره به خرد و گاه خرد به اسطوره منتهی می‌شود. 4 - کمال انسانی در تلفیق تعقل و تعبد است و این دو از نظر نوع شناخت همان خرد و اسطوره‌اند. 5 - در شاهنامه خرد و اسطوره با هم سازگار شده، مکمل هم بوده و تضاد و تراحمی بین آن‌ها وجود ندارد. خرد در شاهنامه اسطوره‌گرا و اسطوره در شاهنامه خردگراست.

منابع

- اسماعیل پور، ابوالقاسم. 1382. زیر آسمانه‌های نور. تهران: افکار.
- اوستا. 1385. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. چاپ دهم. تهران: مروارید.
- بهار، مهرداد. 1362. پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست). تهران: توس.
- رضا، فضل‌الله. 1374. پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی (دفترهای 1 - 6). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- طاهری مبارکه، محمد. 1380. "اسطوره زال". فصل‌نامه هستی. تابستان.
- فردوسی، ابوالقاسم. 1379. شاهنامه. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ پنجم. تهران: قطره.
- فرنیخ دادگی، بندهش. 1380. گزارش مهرداد بهار. چاپ دوم. تهران: توس.
- کزازی، میرجلال‌الدین. 1380 الف. از گونه‌های دیگر. چاپ دوم. تهران: مرکز.
- _____ 1380 ب. مازهای راز. تهران: مرکز.
- _____ 1384. نامه باستان. جلد ششم. تهران: سمت.
- محبوب، محمدجعفر. 1378. آفرین فردوسی. تهران: مروارید.
- مختاری، محمد. 1379. اسطوره زال. چاپ دوم. تهران: توس.
- مزدپور، کتابون. 1383. داغ گل سرخ و چهارده گفتار دیگر درباره اسطوره. تهران: اساطیر.
- نوشین، عبدالحسین. 1385. واژه نامک. تهران: معین.
- یونگ، کارل گوستاو. 1377 الف. انسان و سمبول‌هایش. ترجمه دکتر محمود سلطانی. تهران: جامی.
- _____ 1377 ب. تحلیل رؤیا. ترجمه رضا رضایی. تهران: افکار.
- _____ 1375. نمادهای جان. ترجمه جلال ستاری. تهران: توس.